

نامه های امام هادی

<?xml encoding="UTF-8">

عصر امام هادی (ع) (254-212ق) مصادف با حاکمیت عباسیان و از جمله متوکل عباسی است. این دوران دشوارترین، عصر زندگی امامان معصوم بود؛ به طوری که در بسیاری از موارد به جز نامه نگاری، راهی دیگر برای ارتباط با حضرت هادی (ع) وجود نداشت. محمد بن فرج می گوید: امام هادی (ع) به من فرمودند: چنانچه سؤالی داشتی، آن را بنویس و زیر جانماز بگذار و پس از چند لحظه آن را بردار و نگاه کن. محمد بن فرج می گوید: من همین کار را انجام دادم، دیدم جواب حضرت در آن، نوشته شده. [1] این حدیث نشان دهنده معجزه آن حضرت نیز هست.

دعا

موضوع برخی از نامه های شیعیان به امام هادی (ع) درباره ابتلائات و حوائج و گرفتاری هایی است که از حضرت برای حل مشکل تقاضای دعا می کردند.

ایوب بن نوح می گوید: یحیی بن زکریا (از اصحاب امام هادی (ع)) به امام نامه ای نوشت بدین مضمون که همسرم حامله است. از خداوند بخواهید به من پسر عنایت کند. حضرت، در پاسخ نوشتند: «چه بسا دختر از پسر بهتر باشد»، و خدا به او دختر عنایت کرد.

خود ایوب بن نوح نیز می گوید: جعفر بن عبدالواحد (قاضی کوفه) مرا اذیت می کرد. به حضرت هادی (ع) نامه نوشتم و شکایت کردم. امام (ع) در پاسخ مرقوم فرمودند: «تکفی امره الی شهرین؛ دو ماه صبر کن. از شرّ او خلاص می شوی».

ایوب می گوید: در این دو ماه، جعفر بن عبدالواحد عزل شد و از آزار وی راحت شدیم. [2] در مورد دیگر، ایوب بن نوح می گوید: همسرم حامله بود. به امام هادی (ع) نامه نوشتم که از خدا بخواهید تا این حمل را پسر قرار دهد. حضرت در پاسخ نوشتند: وقتی خداوند به تو فرزند عنایت کرد، اسم او را محمد بگذار. ایوب می گوید: آن حمل پسر بود و من نام او را محمد گذاشتم. [3]

مرحوم سید بن طاووس (م664) در کتاب مهج الدعوات از الیسع بن حمزه (از اصحاب امام هادی (ع)) نقل می کند:

عمرو بن مسعده (وزیر معتصم، خلیفه عباسی) با من دشمنی ورزید و بسیار مرا تهدید کرد؛ تا جایی که ترسیدم مرا بکشد و نسل من را قطع کند. به حضرت ابی الحسن العسکری (ع) نامه نوشتم و از وضع خودم به ایشان شکایت کردم. حضرت در پاسخ نوشتند:

«نگران نباش! خدا را با این کلمات بخوان، تو را خلاص خواهد کرد». الیسع می گوید: من آن دعا را در آغاز روز خواندم. چیزی از همان روز نگذشت که فرستاده وزیر آمد و گفت: دعوت وزیر را اجابت کن. من نزد وی رفتم. او با چهره خندان با من برخورد کرد و دستور داد زنجیر از دست و پای من بازکردند. آن گاه لباس فاخر بر من پوشانید، مرا معطر ساخت و نزدیک خود نشاند و با من صحبت کرد و از من عذرخواهی کرد و آنچه از من گرفته بود، به من

برگرداند.

علم خداوند

ایوب بن نوح می گوید: خدمت امام هادی (ع) نامه نوشتم و سؤال کردم: ایا خداوند قبل از آفرینش جهان از آن آگاه بود یا اینکه پس از آفرینش مطلع شد؟ حضرت، در پاسخ به خط خودشان نوشتند: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاءَ كَعِلْمِهِ بِالْأَشْيَاءِ بَعْدَ مَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ؛ خداوند پیوسته به همه چیز آگاه است و علم او به هر چیزی قبل از خلقت، مانند علم او پس از خلقت است». [4]

جانشینی

در شرایط سخت و رعب انگیز حاکمیت متوکل، شیعیان به علت عدم دسترسی به امام هادی (ع)، نگران مسئله امامت بعد از ایشان بودند. برای رفع این دغدغه، خود آن حضرت به وسیله نامه افراد را مطلع می ساختند. شاهویه، پسر عبدالله جلاب، می گوید: امام هادی (ع) به من نامه ای نوشتند بدین مضمون: پس از اینکه ابوجعفر از دنیا رفت، تو می خواستی از جانشینی پس از من سؤال کنی [5] و بدین سبب در اضطراب بودی. ناراحت نباش: «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُضِلُّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْهُمْ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ؛ [6] خداوند کسانی را که هدایت کرده، گمراه نمی کند تا آنچه را که باید از آن پرهیز کنند، بیان فرماید. امام پس از من، فرزندم ابومحمد (امام حسن عسکری (ع)) است و آنچه بدان احتیاج دارید، نزد اوست.

خداوند هر چه را بخواهد، مقدم یا مؤخر می دارد (امور به دست اوست): (ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا؛ [7] هر نشانه ای را که حذف کنیم یا به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا مثل آن را جایگزین می کنیم). «قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَ قِنَاعٌ لِذِي عَقْلٍ يَقْظَانِ [8]؛ آنچه برای عقول آگاه، بیانگر و قانع کننده باشد، نوشتم». در حدیث دیگر، ابی بکر فیهفکی می گوید: حضرت هادی (ع) برای من نامه نوشتند:

«أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي أَنْصَحُ آلَ مُحَمَّدٍ عَزِيزَةً وَ أَوْثَقُهُمْ حُجَّةً وَ هُوَ الْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الْخَلْفُ وَ إِلَيْهِ يَنْتَهِي عُرَى الْإِمَامَةِ وَ أَحْكَامُهَا فَمَا كُنْتُ سَائِلِي فَاسْأَلْهُ عَنْهُ فَعِنْدَهُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ [9]؛ ابو محمد (امام حسن عسکری (ع)) خیر خواه ترین آل محمد (ص) و معتبرترین ایشان است. او پسر بزرگ تر من و جانشین من است و رشته امامت و احکام آن به او می رسد. آنچه می خواهی از من بپرسی، از او سؤال کن. تمام احتیاجات شما نزد اوست».

هشدار

علی بن محمد نوفلی می گوید: محمد بن فرج (وکیل امام (ع)) به من گفت: حضرت ابوالحسن (امام هادی (ع)) به من نامه نوشتند: ای محمد! کارهایت را به سامان برسان و مواظب خودت باش. من مشغول سامان دادن کارم بودم و نمی دانستم مقصود حضرت از آن نامه چیست که ناگاه مأمورین حکومتی آمدند و مرا از مصر، دست بسته حرکت دادند و تمام دارایی ام را توقیف کردند و هشت سال در زندان بودم.

سپس نامه ای از حضرت در زندان به من رسید که: ای محمد! در بغداد منزل نکن. نامه را خواندم و گفتم: من در زندانم و ایشان به من چنین می نویسند؟! این موضوع شگفت آور است. چیزی نگذشت که - خدا را شکر - مرا رها کردند.

محمد بن فرج به آن حضرت نامه نوشت و درباره ملکش که به ناحق تصرف کرده بودند، سؤال کرد. حضرت به او

نوشتند: به زودی به تو برمی گردانند و اگر هم به تو باز نگردد، زیانی به تو نمی رساند. وقتی محمد به فرج به سامرا حرکت کرد، نامه ای از دربار به دستش رسید که ملک به تو برگشت، ولی او پیش از دریافت نامه درگذشت. [10]

این روایت از جهت دیگر نیز دارای اهمیت است و آن اینکه شبکه نامه رسانی شیعیان به قدری گسترده و منظم بود که به داخل زندان هم رخنه کرده بود.

غلوکنندگان

بخشی از نامه های امام هادی (ع) درباره خطر غالیان بود و آن حضرت بدین وسیله، این افراد فاسد و سودجو را از جمع شیعیان طرد می کردند. محمد بن عیسی می گوید: امام هادی (ع) برایم نامه ای بدین مضمون نوشتند: «لعن الله القاسم الیقطینی و لعن الله علی بن حسكة القمی؛ خدا لعنت کند قاسم یقطینی و علی بن حسكة قمی را. شیطان بر قاسم جلوه می کند و مزخرفات را به او القا می کند». [11]

سهل بن زیاد آدمی می گوید: یکی از شیعیان، نامه ای خطاب به امام هادی (ع) نوشت: جانم به قربانت، ای آقای من! علی بن حسكة ادعا می کند که از دوستان شماسست و شما اوّل و قدیم هستید (خدا هستید) و او باب و پیغمبر شماسست و شما به او گفته اید که مردم را به این امر دعوت کند و گمان می کند که نماز و زکات و حج و روزه چیزی به جز معرفت شما و امثال ابن حسكة نیست و هر کس چنین باشد، مؤمن کامل است و نماز و روزه و حج از او برداشته می شود و هیچ تکلیف دیگری ندارد، و عده ای از مردم هم به ابن حسكة گرویده اند. بر ما منت بگذار و با پاسخت، مردم را از هلاکت نجات بده!

امام دهم (ع) در پاسخ چنین نوشتند:

«كَذَّبَ ابْنُ حَسَكَةَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ ابن حسكة دروغ می گوید. لعنت خدا بر او باد! من او را از دوستان و پیروان خود نمی دانم. او را چه شده است؟ خدا لعنتش کند! سوگند به خدا، خداوند محمد (ص) و پیامبران پیش از او را جز به آئین یکتاپرستی و امر به نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده و محمد (ص) جز به سوی خدای یکتای بی همتا دعوت نکرده است. ما جانشینان او نیز بندگان خداییم و به او شرک نمی ورزیم. اگر او را اطاعت کنیم، مشمول رحمت او خواهیم بود و چنانچه از فرمانش سرپیچی کنیم گرفتار کیفرش خواهیم شد. ما بر خدا حجتی نداریم، بلکه خداست که بر ما و بر تمامی آفریده هایش حجت دارد.

من از کسی که چنین سخنانی می گوید، بیزاری می جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می برم. شما نیز از آنان دوری کنید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید و چنانچه به یکی از آنها دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ بشکنید». [12]

از دیگر نامه هایی که حضرت در این زمینه مرقوم فرمودند، این نامه است: عبیدی می گوید: امام علی النقی (ع) برای من مرقوم فرمودند: «ابراء الى الله من الفهری و الحسن بن محمد بن بابا القمی؛ من از فهری (محمد بن نصیر) و حسن بن محمد بن بابای قمی تبرّی می جویم. تو هم از آنان به دور باش. من تو و همه شیعیانم را از آنها برحذر می دارم و آنان را لعنت می کنم. خدا آنها را لعنت کند! اینان به نام ما به معاش و زندگی خود می رسند، فتنه گر و آزار دهنده اند. خدا آنها را عذاب کند و وارونه غرق در فتنه سازد. ابن بابا گمان می کند که من او را به عنوان پیامبر مبعوث کردم و او باب من است. خدا او را لعنت کند! شیطان او را مسخر و گمراه کرده است. هر کس سخنان او را بپذیرد، ملعون است.

ای محمد (عبیدی) ! اگر قدرت یافتی، سر او را با سنگ بشکن! او مرا آزار داده است؛ خداوند در دنیا و آخرت او را معذب سازد». [13]

نامه دیگر در این زمینه، نامه ابراهیم بن داود یعقوبی است. او می گوید: به امام هادی (ع) در مورد فارس بن حاتم (یکی از غلات) نامه نوشتم. حضرت پاسخ مرقوم فرمودند:

«با فارس همنشین نباشید و اگر نزد تو آمد ، او را طرد کن.» [14]

عروه نیز در مورد فارس بن حاتم به حضرت (ع) نامه نوشت. ایشان پاسخ دادند: «فارس را تکذیب کنید و آبرویش را ببرید؛ خداوند او را از رحمتش دور و رسوایش کند. او در همه سخنانش دروغ می گوید. از وارد شدن در این سخنان خودداری کنید و از مشورت کردن و صحبت با فارس بن حاتم، امتناع ورزید و برای بد خواهی های او راه باز نکنید. خداوند ما را از شر او و هر کس مثل اوست، کفایت کند.» [15]

نامه دیگر را موسی بن جعفر بن ابراهیم بن محمد نوشت. او می گوید: به امام دهم (ع) نامه نوشتم: قربانت! بین فارس بن حاتم و علی بن جعفر (از شیعیان مخلص امام هادی (ع)) اختلاف پیش آمده و شیعیان به دو گروه تقسیم شده اند. بر ما منت گذارید و نظر خودتان را در این مورد بیان فرمایید که کدام یک از طرف شما منصوب اند تا به او روی آوریم و مشکلاتمان را با او درمیان گذاریم. برما تفضل فرما. حضرت در پاسخ نامه نوشتند:

«در این گونه موارد جای شک و سؤال نیست. خداوند منزلت علی بن جعفر را بزرگ قرار داده و (فارس) با او مقایسه نمی شود. نزد علی به جعفر برو و حوائج و مشکلات را با او در میان گذار . از فارس دوری ورزید و از دخالت وی در امورتان منعش کنید. هم خودت و هم پیروانت موظف به این امر هستید. «فانه قد بلغنی ما تموه به علی الناس فلا تلتفتوا الیه ان شاء الله؛ [16] خبر سردرگمی شیعیان به من رسید، ان شاء الله به او اعتنا نکنید».

حضرت هادی (ع) در نامه دیگری ضمن بیان حکم اعدام فارس چنین فرمودند:

«فارس که لعنت خدا بر او باد، قبل از (امامت) من نیز فتنه گر و دعوت کننده به بدعت بود. خون او هدر است، برای هر کس بتواند او را به قتل رساند. کیست که مرا از دست او راحت کند؟ و من برای قاتل فارس، بهشت را ضمانت می کنم.» [17]

خلق قرآن

به گفته اهل تحقیق، بحث مخلوق بودن قرآن، از اواخر حکومت بنی امیه آغاز شد (اوایل قرن دو هجری) و نخستین کسی که این بحث را در محافل اسلامی مطرح کرد، جعد بن درهم، معلم مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، بود. او این فکر را از «ابان بن سمعان» و او نیز از طالوت بن اعصم یهودی فراگرفت. جعد پس از طرح این بحث مورد تعقیب قرار گرفت و به کوفه فرار کرد و در آنجا این نظریه را به «جهم بن صفوان ترمذی» منتقل کرد.

ائمه (ع) با تبیین موضع اصولی و هدایتگرانه خود، مسلمانان را از وارد شدن در چنین بحث و جدال بیهوده ای بر حذر می داشتند. [18]

امام دهم (ع) در پاسخ به یکی از شیعیان بغداد در این زمینه چنین نوشتند:

«بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگ ترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است، و گر نه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم) بدعتی است که سؤال کننده و جواب دهنده در آن شریک اند؛ زیرا پرستش کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست و پاسخ دهنده نیز برای موضوعی، بی جهت خود را به زحمت و مشقت می افکند که توان آن را ندارد. خالق، جز خدا نیست و به جز او همه مخلوق اند. قرآن نیز کلام خداست. از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق سخن قرار دهد که می فرماید: (الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعة مشفقون) [19]؛ متقین کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می ترسند و از روز جزا بیمناک اند». [20]

این موضع گیری امامان باعث شده شیعیان از این درگیری ها به دور باشند و گرفتار بدعت و گمراهی نشوند.

اختفا

«محمد بن شرف» می گوید: همراه امام هادی (ع) در مدینه راه می رفتیم، امام فرمود: تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری. آنگاه خواستم از حضرت پرسشی کنم. امام بر من پیشی گرفت و فرمود: ما در حال گذر از شاهراهیم و این محل، برای طرح سؤال مناسب نیست. [21]

این مطلب خفقان حاکم را نشان می دهد و میزان پنهان کاری اجباری امام را به خوبی روشن می سازد. امام هادی (ع) در برقراری ارتباط با شیعیان که در شهرها و مناطق گوناگون سکونت داشتند، ناگزیر همین روش را رعایت می کردند و وجوه و هدایا و نذورات را از طرف آنان را با نهایت پنهان کاری دریافت می داشتند. یک نمونه از این برخورد در کتب تاریخ چنین آمده است:

محمد بن داود قمی و محمد طلحی نقل می کنند: اموالی از قم و اطراف آن که شامل خمس و نذورات و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی (ع) حمل می کردیم. در راه پیغام حضرت رسید مطلع شدیم که باید بازگردیم؛ زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما بازگشتیم و آنچه نزدمان بود، همچنان نگه داشتیم، تا آنکه پس از مدتی امام (ع) پیغام فرستادند که اموال را بر شترانی که فرستاده بودیم، بار کنید و آنها را بدون ساریبان روانه سازید. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی به حضور امام رسیدیم. فرمود: به اموالی که فرستاده اید، بنگرید! دیدیم اموال در خانه آن حضرت به همان حال محفوظ است. [22]

شبکه وکالت

شرایط بحرانی که امامان شیعه با آن روبرو بودند، ایجاب می کرد که به ابزار جدیدی برای برقراری ارتباط با پیروان خود دست یابند و این چیزی جز شبکه ارتباطی وکالت و تعیین نمایندگان در مناطق مختلف نبود. هدف اصلی این روش دو چیز بود: یکی جمع آوری اموال (خمس، زکات، نذورات و هدایا) از مناطق مختلف و دیگری پاسخ به شبهات فقهی و عقیدتی شیعیان.

بخشی از نامه های امام هادی (ع) را مراسلاتی تشکیل می دهد که بر اساس آنها، عزل یا نصب وکیل از جانب ایشان انجام شده است. از جمله این نامه ها، این نامه است که آن حضرت در سال 232ق، به علی بن بلال، وکیل محلی خود در بغداد، نوشتند:

«من ابوعلی (بن راشد) را به جای علی بن حسین بن عبد ربه [23] منصوب کردم.

این مسئولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم و کافی برخوردار است؛ به نحوی که هیچ کس بر او تقدم ندارد. می دانم که تو (علی بن بلال) بزرگ ناحیه خود هستی. به همین جهت خواستم طی نامه ای جداگانه تو را از این موضوع آگاه کنم. در عین حال، لازم است از او پیروی کنی و وجوه جمع آوری شده را به وی بسپاری. پیروان دیگر ما را نیز به این کار سفارش کن و به آنان چنان آگاهی ده که وی را یاری کنند تا بتواند وظایف خود را انجام دهد». [24]

همچنین امام دهم (ع) نامه ای به وسیله خود ابوعلی بن راشد به شیعیان بغداد، مدائن و عراق ارسال کردند: «من ابوعلی بن راشد را به جای حسین بن عبد ربه و وکلای قبلی خود برگزیدم و اینک او نزد من به منزله حسین بن عبد ربه است. اختیارات وکلای قبلی را نیز به ابوعلی بن راشد دادم تا وجوه مربوط به من را بگیرد و او را که فردی شایسته و مناسب است، برای اداره امور شما برگزیدم و بدین منصب گماشتم. شم که رحمت خدا بر شما باد - برای پرداخت وجوه نزد او بروید. مبادا رابطه خود را با او تیره سازید. اندیشه مخالفت با او را از ذهنتان خارج سازید. به اطاعت خدا و پاک کردن اموالتان بشتابید. از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید. یکدیگر را در راه نیکوکاری و تقوا یاری دهید و پرهیزکار باشید تا خدا شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و نمیرید، مگر آنکه مسلمانان باشید.

من فرمانبرداری از او (ابوعلی بن راشد) را همچون اطاعت از خودم لازم می دانم و نافرمانی از او را نافرمانی در برابر خود می دانم. پس بر همین شیوه باقی باشید که خداوند به شما پاداش می دهد و از فضل خود وضع شما را بهبود می بخشد. او به آنچه در خزانه خود دارد، بخشنده و کریم، و به بندگان خود سخاوتمند و رحیم است. ما و شما در پناه او هستیم.

این نامه را به خط خود نوشتم. سپاس و ستایش بسیار، تنها شایسته خداست». [25]

امام نامه دیگری در همین زمینه به وکلای خود در بغداد، مدائن و کوفه نوشت:

«ای ایوب بن نوح! به موجب این فرمان از برخورد با ابوعلی (بن راشد) خودداری کن. هر دو موظفید در ناحیه خاص خویش به وظایفی که بر عهده تان واگذار شده، عمل کنید. در این صورت می توانید وظایف خود را بدون نیاز به مشاوره با من انجام دهید.

ای ایوب! بر اساس این دستور، هیچ چیز از مردم بغداد و مدائن نپذیر و به هیچ یک از آنان اجازه تماس با من را نده. اگر کسی وجوهی را خارج از حوزه مسئولیت تو آورد، به او دستور ده به وکیل ناحیه خود بفرستد.

ای ابوعلی! به تو نیز سفارش می کنم که آنچه را به ایوب دستور دادم، عیناً اجرا کنی». [26]

نامه دیگر در این مورد، نامه آن حضرت است به ابراهیم بن محمد همدانی که او نیز از وکلای حضرت بود. ایشان به وی نوشتند:

«وجوه ارسالی رسید. خدا از تو قبول فرماید و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد... نامه ای به نصر (بن محمد همدانی) نوشتم و به او سفارش کردم که متعرض تو نشود و با تو مخالفت نکند و موقعیت تو را نزد خویش به وی اعلام کردم. به ایوب (ابن نوح) نیز عیناً همین دستور را دادم. همچنین به دوستان خود در همدان نامه ای نوشتم و به آنان تأکید کردم که از تو پیروی کنند و یادآوری کردم که ما جز تو وکیل در آن ناحیه نداریم». [27]

نامه به متوکل

عبدالله بن محمد، متصدی امور جنگ و نماز در شهر مدینه بود و نزد متوکل در مورد حضرت سعایت می کرد و پیوسته ایشان را آزار می داد. امام نامه ای به متوکل نوشتند و در آن جریان آزار و اذیت عبدالله بن محمد و دروغویی او را در سعایت هایش برای متوکل یادآور شدند. [28] غیر از عبدالله بن محمد، مزدوران دیگری هم برای خوش خدمتی به بنی العباس چنین نامه های در مورد امام هادی (ع) برای متوکل نوشتند؛ مانند «بریحة» که خطاب به متوکل چنین نوشت:

«اگر به حرمین (مکه و مدینه) احتیاج داری، علی بن محمد (ع) را از مدینه خارج کن؛ چرا که او مردم را به طرف خود می خواند و جمع کثیری پیرو او شده اند». [29] زن متوکل نیز نامه ای به همین مضمون برای وی نوشت.

نامه متوکل به امام (ع)

سعایت های دروغین مزبور بخشی از علل آوردن اجباری (ولی به ظاهر محترمانه و اختیاری) حضرت هادی (ع) از مدینه به سامرا بود. لازم است گفته شود که سامرا محل اصلی استقرار نیروهای نظامی و انتظامی متوکل بود. از این رو، در تاریخ و روایات، از این شهر تعبیر به «عسکر» شده است و از امام هادی (ع) نیز به «ابی الحسن العسکری» تعبیر می شود.

متوکل نامه ای به امام هادی (ع) نوشت و در آن با لحنی بسیار مزورانه و به ظاهر با ادب درخواست کرد آن حضرت به سامرا نقل مکان کنند. نامه بدین شرح است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد؛ همانا امیرالمؤمنین (متوکل) قدر و منزلت تو را می شناسد و خویشاوندی تو را منظور می دارد و حقت را لازم می داند و برای بهبودی امر تو و خاندانت، هر چه لازم باشد فراهم می سازد و وسایل عزت و آسودگی خاطر تو و ایشان را آماده می کند و منظورش از این رفتار و احسان، خشنودی پروردگار و ادای حق واجب شماس است که بر او لازم شده! و همانا امیرالمؤمنین (متوکل) دستور داد که عبدالله بن محمد را از تولیت و تصدی امر جنگ و نماز در مدینه برکنار و معزول کنند؛ زیرا چنانکه شما یادآور شده اید، او حق شما را نشناخته و قدر و مقام شما را سبک شمرده و شما را به امری (ادعای خلافت) متهم ساخته که امیرالمؤمنین (متوکل) می داند از آن بری هستید و خلیفه می داند که شما راست می گوئید و خود را برای این کار (خلافت) آماده نکرده اید و چنین آرزویی ندارید. امیرالمؤمنین (متوکل)، محمد بن فضل را والی مدینه کرده و به او دستور داده تا شما را گرامی دارد و دستور و فرمان شما را انجام دهد و بدین وسیله به خد و امیرالمؤمنین (متوکل) تقرب جوئید.

ضمناً امیرالمؤمنین، مشتاق دیدار و زیارت شماس است و دوست دارد تجدید عهدی با شما کرده باشد. اگر مایل به زیارت و ماندن نزد او تا هر زمان که بخواهید، هستید، خود و هر کس از خانواده و غلامان و اطرافیان که می خواهند، با کمال آرامش و آسودگی خاطر به سوی خلیفه حرکت فرمایید و هر طور که خواهید، راه را طی کنید و هر روز که خواستید، توقف کنید، و اگر بخواهید «یحیی بن هرثمه، خدمتکار مخصوص خلیفه، و لشکریانی که همراه او هستند، همراه شما باشند و در منزل کردن و راه پیمایی همه در رکاب شما باشند و البته اختیار این امر به دست شماس است و ما او را برای انجام فرمان شما خدمتتان روانه کردیم. پس، از خدا طلب خیر کرده، کوچ کن تا نزد امیرالمؤمنین بیایی که نزد او هیچ یک از برادران و فرزندان و خانواده و نزدیکانش محبوب تر از تو نیست و او

نیز به کسی جز شما مهربان تر نیست و هیچ کس برای آرامش خاطر خلیفه از شما بهتر نیست. والسلام علیک و رحمه الله و برکاته. نگارنده: ابراهیم بن عباس، سال 243 هجری». [30]

دلیل بر تزویزآمیز بودن این نامه این است که پس از ورود حضرت به سامرا، متوکل به مدّت یک روز به حضرت اجازه ملاقات نداد و به مدت یک روز ایشان را در «خان الصعاليک» (کاروان سرای گدایان) منزل داد.

نامه به مردم اهواز

از نامه های امام دهم (ع)، نامه ای به مردم اهواز است که در پاسخ نامه آنان درباره جبر و تفویض نوشته شد. نامه حضرت بسیار طولانی است و مرحوم «حرّانی» (از علمای قرن چهارم) آن را در کتاب ارزشمند «تحف العقول» ذکر کرده است. [31]

ابتدای نامه چنین است:

«مِنْ عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. فَإِنَّهُ وَرَدَ عَلَى كِتَابِكُمْ مَا ذَكَرْتُمْ مِنْ إختلافِكُمْ في دينِكُمْ...».

گر چه اصل نامه در مورد پاسخ به شبهه جبر و تفویض است، لکن حضرت، ابتدا به مبحث امامت پرداخته اند و به گونه ای مطلب را طرح کرده اند که هر مسلمان آزاد اندیشی به راحتی آن را می پذیرد و آن حضرت در بحث از جبر و تفویض، سخنانشان را به سخنان امام صادق (ع) مستند می سازند که این خود، در خور تأمل و دقّت است.

محتوای نامه چنین است:

«خداوند به انسان توانایی عنایت فرموده و انسان بدین وسیله به انجام امورش می پردازد، نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است بین این دو، چنانچه معتقد به جبر شویم، مانند این است که شخصی، برده خود را به بازار بفرستد، بدون اینکه پول در اختیار او گذارد، و از وی بخواهد برای او کالا خریداری کند. این عبد با دست خالی از بازار بر می گردد؛ چون توانایی بر خرید نداشته است. آن گاه مولا او را مؤاخذه کند که چرا چیزی نخریدی؟! بدیهی است که این ظلم است. قائلین به جبر نیز می گویند: خدا به انسان هیچ توانایی عنایت نکرده و در عین حال، از او انجام واجبات و ترک محرمات را خواسته و این ظلم است: وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا.

و چنانچه معتقد به تفویض شویم، مانند این است که کسی برده بخرد و به او امر و نهی کند و او فرمان مولای خود را بپذیرد و آخر الامر مولا از دست او خسته شده، او را به حال خود واگذار کند و بگوید: هر چه می خواهی، انجام ده و چون او را مؤاخذه کند که چرا چنین کردی، عبد در پاسخ بگوید: خودت امر را به من واگذار کردی! این عجز و ضعف مولا است.

قائلین به تفویض همین را در مورد خدا می گویند که خداوند هیچ چیز را از ما نخواست و کار را به خودمان واگذار کرده و حال آنکه خداوند می فرماید: (ولا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ؛) او راضی به کفر بندگان نیست». در پایان نامه، حضرت به این ایه استشهد می فرماید: (فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ... أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُواْ اللّٰلِبَابِ).

اخبار غیبی

شخصی از اهل مدائن نامه ای خدمت امام هادی (ع) نوشت که چه مقدار از عمر متوکل باقی مانده است؟

حضرت مرقوم فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحيم. (قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَائِبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُخْصِنُونَ* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ .) [32]

این آیات تعبیری است از جانب حضرت یوسف (ع) در مورد خواب پادشاه مصر و اشاره دارد به اینکه هفت سال باران می بارد و باید محصولات را ذخیره کنید و هفت سال خشکسالی است که از ذخیره استفاده می کنید و سپس باران فراوان خواهد بارید که به عصیر (میوه و دانه های روغنی) دست می یابید.

این دو نامه (سؤال و پاسخ) از دو جهت اهمیت دارد: نخست اینکه بر اثر شدت اختناق دستگاه حاکم، مردم منتظر مرگ متوکل بودند تا از فشار ظلم رهایی یابند و دیگر اینکه امام (ع) چگونه با نوشتن آیات قرآن، هم مطلب را مخفیانه اطلاع دادند و هم اینکه زمان مرگ متوکل را پیشگویی کردند. در پایان حدیث آمده است که متوکل، دقیقاً در اوّل سال پانزدهم از دنیا رفت.

متوکل در سال 232 بر تخت حاکمیت نشست و در سال 248 به هلاکت رسید.

سؤالات فقهی

برخی از نامه های امام علی النقی (ع) را پاسخ به سؤالات فقهی تشکیل می دهد. جالب اینکه بعضی از این سؤال کنندگان، دشمن حضرت بودند، ولیکن چون از عالمان خودشان پاسخ قانع کننده ای نیافتند، به امام (ع) پناه آوردند؛ مانند این مورد:

مرد نصرانی را که با زن مسلمان زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. وقتی متوکل می خواست حد او را اجرا کند، آن مرد مسلمان شد. یحیی بن اکثم گفت: اسلام ما قبل خود را محو می کند (حد اجرا نمی شود). برخی دیگر گفتند: سه حد بر او اجر می شود. (در روایت مقصود معلوم نشده). متوکل که چنین دید، به امام هادی (ع) نامه نوشت و پاسخ این مسئله را درخواست کرد. حضرت در پاسخ نوشتند: «یضرب حتی یموت؛ باید زده شود تا بمیرد». عالم نمایان دربار متوکل این مطلب را قبول نکردند. متوکل مجدداً نامه ای خدمت حضرت نوشت که علت این حکم چیست؟

امام در پاسخ فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحيم. (فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنا به مشركين)؛ [33] «چون عذاب ما را دیدند، ایمان آوردند و گفتند: به آنچه مشرک بودیم، کفر می ورزیم».

متوکل این حکم را از امام پذیرفت و اجرا کرد. [34]

نامه دیگر در زمینه سؤالات فقهی، نامه محمد بن حسن مصعب مدائنی است. او می گوید: نامه ای خدمت امام هادی (ع) نوشتم و سؤال کردم: سجده کردن بر روی شیشه چگونه است؟ نامه را ارسال کردم، ولی بعد با خود گفتم: شیشه از شن درست می شود و نباید اشکال داشته باشد! حضرت در پاسخ نوشتند: جایز نیست، و اگر با خود فکر کردی که شیشه از ریگ است، پس بدان که نمک (شاید مقصود آهک باشد)، همراه آن است و سجده بر نمک جایز نیست». [35]

نهایت بزرگواری

محمد بن طلحه می گوید: روزی امام هادی (ع) به جهت امری از سامرا خارج شدند و به یکی از روستاهای اطراف آن رفتند. مرد عربی آمد و با ایشان کار داشت. به او گفته شد که امام (ع) در فلان موضع هستند. آن شخص به

آنجا رفت و نزد حضرت شرفیاب شد. ایشان فرمودند: «ما حاجتک؟ چه کار داری؟» گفت: از اعراب کوفه و شیعه جدّت علی (ع) هستم و قرض دارم که تحمّل آن برای من مشکل است و کسی جز شما را برای ادای آن نیافتم. حضرت فرمود: تو را خوشحال خواهم کرد. سپس دستور داد آن روز را نزد حضرت بماند. فردا صبح، امام (ع) به او فرمود: من حاجتی از تو دارم که تقاضا می کنم هرگز آن را ردّ نکنی. آن مرد عرب قبول کرد.

حضرت بر روی ورقی با خط مبارکشان نوشتند: من به این شخص بدهکار هستم، و مقدار را مشخص نمودند. آن گاه به آن مرد فرمودند: این ورق را بگیر. وقتی من به سامرا رسیدم و جمعی نزد من حاضر بودند، نزد من بیا و طلبت را بخواه و با من درشتی کن!

آن مرد عرب برگه را گرفت و قول داد که این گونه رفتار کند. امام (ع) به سامرا رفتند و در مجلسی نشسته بودند؛ در حالی که جمعی از یاران و درباریان خلیفه نیز حضور داشتند. در این هنگام آن مرد عرب وارد شد و همان گونه که امام فرموده بودند، رفتار کرد. امام (ع) (برحسب ظاهر) به او فرمودند: من عذر می خواهم و با من مدارا کن، بعد دین خود را می پردازم.

این مطلب به متوکل منتقل شد. دستور داد تا سی هزار درهم به امام (ع) پرداخت کردند. ایشان تمام آن را به مرد عرب هدیه کردند و فرمودند: بگیر و قرضت را از آن پرداخت کن و بقیه را بر اهل و عیالت انفاق کن و عذر ما را بپذیر!

آن مرد عرب گفت: یا بن رسول الله! درخواست من با کمتر از یک سوم آن هم برآورده می شود، «ولکن الله اعلم حیث يجعل رسالته». مرد پول ها را گرفت و بازگشت. [36]

پی نوشت ها :

[1] . الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی (م573)، مؤسسه الامام المهدی، ج1، ص419.

[2] . همان، ص399؛ اثبات الهداة، شیخ حرّ عاملی (م1104)، ج3، ص381.

[3] . همان.

[4] . اصول کافی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، ج1، ص145.

[5] . ابوجعفر، فرزند دیگر امام هادی و برادر امام عسکری است و در ابتدای امر، شیعیان فکر می کردند که او امام بعدی خواهد بود، ولی وی در زمان حیات امام هادی از دنیا رفت و این سبب تحیر شیعیان گردید؛ مانند آنچه در قضیه اسماعیل و موسی بن جعفر اتفاق افتاد.

[6] . توبه/115.

[7] . بقره / 106.

[8] . اصول کافی، ج2، ص117.

[9] . همان، ص116.

[10] . همان، ص426؛ الارشاد، شیخ مفید (م413)، انتشارات علمیه اسلامی، ج2، ص292.

[11] . رجال کشی، شیخ طوسی، مؤسسه آل البيت، ج2، ص804.

[12] . همان، ص804.

- [13]. همان، ص805.
- [14]. همان، ص806.
- [15]. همان.
- [16]. همان، ص807.
- [17]. همان؛ وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی (م1104)، مؤسسه آل البیت، ج28، ص319.
- [18]. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص606.
- [19]. انبیاء / 49.
- [20]. التوحید، شیخ صدوق (م381)، مؤسسه النشر الاسلامی، ص224.
- [21]. بحار الانوار، علامه مجلسی (م1110)، مؤسسه الوفاء، ج50، ص65.
- [22]. همان، ص185.
- [23]. علی بن حسین بن عبد ربه در سال 229ق، در مکه در گذشت و امام هادی ابوعلی را به جای وی منصوب فرمودند (رجال کشی، ح984).
- [24]. رجال کشی، ح991.
- [25]. همان.
- [26]. همان، ح992.
- [27]. همان، ح1136.
- [28]. الارشاد، ج2، ص296.
- [29]. بحارالانوار، ج50، ص209.
- [30]. الارشاد، ج2، ص297.
- [31]. تحف العقول، انتشارات علمیه اسلامی، ص538 - 562.
- [32]. یوسف / 49.
- [33]. غافر / 84.
- [34]. بحار، ج50، ص172.
- [35]. اثبات الهداة، ج3، ص381.
- [36]. بحار، ج50، ص153. باید توجه داشت: شاید حضرت می خواست خالی بودن دست خویش را به خلیفه نشان دهد و این طرح نوعی استتار و تقیه بوده است.